



## ابونصر فارابی

فلسفه فارابی آمیزه‌ای از حکمت ارسطویی و نو افلاطونی



محمد بن طرخان، حکیم و فیلسوف شهیر، معروف به ابونصر فارابی، در سال 260 ق. در روستایی نزدیک فاراب در خراسان قدیم به دنیا آمد. فارابی از بزرگ ترین دانشمندان اسلامی قرن چهارم هجری بوده و به معلم ثانی، استاد الفلاسفه و مَلک الحکما خوانده می شود. پدرش از سران سپاه مرزنشین بود. در جوانی طی سفری طولانی و پر رنج به بغداد رفت و نزد استادان بزرگ زمان، به تحصیل منطق و فلسفه یونان پرداخت. پس از اندک زمان، وی که به زبان های فارسی، ترکی، عربی، سریانی و یونانی تسلط کامل داشت، در فهم فلسفه یونان به پایه ای رسید که او را معلم دوم خواندند. معلم اول ارسطوست و پس از ابونصر دیگر هیچ کس را معلم نگفته اند. فارابی در راه کسب دانش سختی بسیار تحمل کرد. شب ها در نور چراغ پاسبانان شهر کتاب می خواند و اغلب تا صبح بیدار می ماند. زندگی محدود و محقر او به خوابیدن کنار رودخانه ها و باغ ها گذشت. در همان وضع به نوشتن و خواندن روز می گذراند و شاگردان بسیار خویش را نیز همان جا تعلیم می داد. این محرومیت های مادی، اگرچه بیشتر در سال های جوانی بر او تحمیل شد اما پس از آن نیز وی با همه دانش و شهرت خویش، هم چنان ساده می زیست. نوشته اند که از سیف الدوله همدانی فاتح دمشق نیز، که او را گرامی می داشت، هر روز بیش از چهار درم که مبلغی بسیار ناچیز بود نمی پذیرفت. دوران زندگی ابونصر فارابی هم زمان با فروپاشی و ضعف خلافت عباسی است. خاندان های بزرگ وزیران خراسان مانند برمکیان که در دربار خلافت عباسی از علم و اندیشه حمایت می کردند، از میان رفته بودند. خاندان های دانش دوست و هنرپرور خراسان چون سامانیان و آل بویه نیز هنوز قدرت چندانی نداشتند. در چنین احوال، ناچار بزرگانی چون ابونصر فارابی، در

جستجوی حامی و مشوق دانش، به دیارهای دور سفر می کردند و گاه چون او ناچار از سرزمین هایی که در آن مورد آزار و تهدید بودند می گریختند. سیف الدوله همدانی در روزگار زندگی ابونصر در دمشق، هنگامی که بواسط تهمت بد دینی از بغداد فراری شده بود، دمشق را گرفت و چون از افراد انگشت شمار آزاد اندیش روزگار خود بود، دانشمندانی چون فارابی و شعرا و گویندگانی چون متنی را پیرامون خود گرد آورد. متنی پس از آن در دربار عضد الدوله دیلمی به مقام بزرگ و والایی رسید. اما زندگی محدود و محقر ابونصر در چنین روزگار بیشتر در نتیجه عدم اعتنای بزرگان به دانش و فلسفه بود. در این دوران تعصب در عقیده و تظاهر به دین داری در بین قدرت مندان و حاکمان سخت رواج داشت. ناچار آنان که چون ابونصر فارابی دانستن و اندیشیدن درباره حقیقت را تجمل و راحت جسمانی برتر می دانستند در تنگی و فشار می زیستند. ابونصر فارابی فیلسوف بود اما برای گذراندن زندگی ناچار به پزشکی و مداوای بیماران می پرداخت. این راهی بود که بیشتر فلاسفه اسلامی در آن روزگار پیش می گرفتند. به همین جهت حتی تا روزگار ما هنوز به پزشک، حکیم نیز می گویند، در حالی که حکیم در اصل به معنی فیلسوف و اندیشه ور است. کتاب های فلسفه ای که تا زمان ابونصر فارابی ترجمه شده بود اغلب غلط بسیار داشت و قابل فهم نبود. فارابی نخستین کسی است که با رنج بسیار آثار ارسطو و افلاطون را به طور کامل دریافت و در کتاب ها و رساله های خود به شرح و تفسیر و نقد آنها پرداخت. آشنایی دوباره جهان با آثار این فیلسوفان در واقع مرهون دانش و تلاش ابونصر فارابی است. وی، علاوه بر فلسفه و منطق که موضوع بیشترین آثار باقی مانده از اوست، در همه علوم زمان خود سرآمد دیگران بود. پزشکی را نیک می دانست اما در روزگار رفاه بدان نمی پرداخت. در ستاره شناسی کتابی از او باقی است که بی پایه بودن پیش گویی منجمان را ثابت می کند و آنها را بی ارزش می شمرد. کتاب بزرگ و معتبر او در سیاست نمودار اطلاع وسیع او درباره جوامع بشری است. مهم تر از همه کتابی است که وی درباره مدینه فاضله و شهر آرمانی فلاسفه نوشته است. وی در این کتاب که خود به چند بخش بسیار بزرگ و مهم تقسیم شده، با پیش بینی فلسفی و عارفانه نظریات خود را در باره جوامع انسانی بیان داشته است.

ابونصر فارابی در موسیقی نیز استادی بی نظیر بود. اختراع قانون را به او نسبت داده اند. او علاوه بر نوشتن رساله های متعدد درباره موسیقی و زبان شناسی، نوازنده ای ماهر بود. نوشته اند که وی در محضر سیف الدوله همدانی ابتدا خطای یک یک خوانندگان و نوازندگان مجلس را بازنمود، آنگاه از کیسه ای که در کمر داشت چند چوب درآورد و آنها را به هم پیوست و بنواخت. همه را خنده گرفت. پس چوب ها را درهم ریخت و ترکیبی تازه فراهم ساخت و بزد. همه به گریه درآمدند. بار دیگر چوب ها را درهم ریخت و ترکیبی تازه فراهم آورد

و ضربی دیگر آغاز کرد. همه حاضران حتی پرده داران و دربان ها نیز به خواب رفتند. او آنها را خفته رها کرد و برفت. ابونصر فارابی سعادت انسان را در ترک پیوندهای ظاهری و بستگی های مادی می دانست و معتقد بود که تنها کسی باید به فلسفه و علم روی آورد که از جهت اخلاقی سخت پاک و بی نیاز باشد. وی به تربیت نفسانی خویش و شاگردانش بسیار اهمیت می داد و در زندگی شخصی به جاه و جلال و نام و شهرت بی اعتنا بود. بی علاقه گی وی را به جمع آوری تالیفات خود ناشی از عظمت روحی او دانسته اند. با وجود این بیش از ۱۰۲ رساله و کتاب از او به جای مانده که هر یک در نوع خود بی نظیر است. شیخ الرئیس ابوعلی سینا خود را شاگرد مکتب فارابی خوانده و گفته است که تنها از طریق مطالعه رساله های ابونصر توانسته است منظور ارسطو را از کتاب متافیزیک درک کند. ابونصر فارابی در آثار متعدد فلسفی خود کوشیده است تا فلسفه را به معتقدات دینی مردم نزدیک کند، یا، به عبارت دیگر، معتقدات دینی را با اصول فلسفی از خرافه و توهم دور سازد. وی ثابت می کند که مثلا در موضوع آغاز آفرینش، فلسفه از اخبار مذهبی دقیق تر و به توحید نزدیک تر است. افزون بر این، فارابی برای رواج فلسفه، که دانستن آن را مانند علوم دیگر برای همه مردم لازم می دانسته، کوشیده که آن را به زبان و اصطلاحات مذهبی نزدیک کند. این کار پس از او در اواسط قرن دهم میلادی به وسیله اخوان الصفا، به طور کامل در رسالات متعدد عملی گردید. اما عده ای نیز به شدت آن را مردود شمردند. امام محمد غزالی در کتاب خود بر رد فیلسوفان، ابونصر فارابی و ابوعلی سینا را به عنوان دو تن از بزرگ ترین فلاسفه برگزیده تا با رد عقاید ایشان به طور کلی فلسفه را نادرست جلوه دهد. این قبیل مباحث و درگیری های فکری نشان می دهد که فلاسفه در آن زمان تا چه حد ناچار از کناره گیری از مردم و تحمل فشارهای اجتماعی بوده اند. ابونصر فارابی در هشتاد سالگی در دمشق درگذشت و با آن که بیش از تنی چند بر جنازه او نگریستند، مجموعه ای گران قدر از آثار خود را بر جای گذاشت.

## آثار فارابی

آثار فارابی از این قرار است:

- (۱) ما ینبغی ان تعلم قبل الفلسفه (آنچه شایسته است قبل از فلسفه فرا بگیری): در این کتاب، فارابی منطق، هندسه، اخلاق نیکو و کناره گیری از شهوات را پیش نیاز پرداختن به فلسفه ذکر می کند و درباره هر یک مطالبی بیان می نماید.
- (۲) السیاسه المدنیه (سیاست شهری): این کتاب درباره اقتصاد سیاسی است.
- (۳) الجمع بین رأی الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو طالیس (جمع بین آراء دو حکیم بزرگ، افلاطون الهی و ارسطو): فارابی در این کتاب می کوشد بین نظریات افلاطون و ارسطو

هماهنگی  
برقرار  
سازد.  
۴) رساله فی ماهیه العقل (رساله‌ای درباره ماهیت و چیستی عقل): در این رساله اقسام عقول را تعریف و مراتب آنها را بیان می‌کند.  
۵) تحصیل السعاده (به دست آوردن سعادت): در اخلاق و فلسفه نظری.  
۶) اجوبه عن مسائل فلسفیه (پاسخ‌هایی به مسائل فلسفی): پاسخ‌هایی است به برخی پرسش‌ها و مسائل فلسفی.  
۷) رساله فی اثبات المفارقات (رساله‌ای در اثبات وجود موجودات غیر مادی): در این رساله، فارابی درباره موجودات غیر مادی بحث می‌کند.  
۸) اغراض ارسطو طاليس فی کتاب مابعد الطبیعه (مقاصد ارسطو در کتاب متافیزیک): این کتاب یکی از مهم‌ترین کتابهای فارابی است که مورد استفاده ابن سینا هم قرار گرفت.  
۹) رساله فی السیاسه (رساله‌ای در سیاست): فارابی درباره سیاست صحبت می‌کند.  
۱۰) فصول الحکم (جداکننده‌های حکمت): این کتاب در مورد حکمت الهی و شامل ۷۴ بحث در این زمینه و مباحث نفس می‌باشد.

## فلسفه فارابی

فلسفه فارابی آمیزه‌ای است از حکمت ارسطویی و نو افلاطونی که رنگ اسلامی به خود گرفته است. او در منطق و طبیعیات، ارسطویی است و در اخلاق و سیاست، افلاطونی و در مابعدالطبیعه به مکتب فلوطینی گرایش دارد.

## وحدت فلسفه

فارابی از کسانی است که می‌خواهند آراء مختلف را با هم وفق دهند. او در این راه بر همه گذشتگان خود نیز سبقت گرفت. او در این راه تا آن جا پیش رفت که گفت: فلسفه، یکی بیشتر نیست و حقیقت فلسفی - هر چند مکاتب فلسفی متعدد باشند - متعدد نیست. فارابی به وحدت فلسفه سخت معتقد بود و برای اثبات آن براهین و ادله بسیاری ذکر کرد و رسائل متعدد نوشت که از آن جمله، کتاب «الجمع بین رایى الحکیمین افلاطون الالهى و ارسطو» به دست ما رسیده است. وی معتقد بود که اگر حقیقت فلسفی واحد است، باید بتوان در میان افکار فلاسفه بزرگ به ویژه افلاطون و ارسطو توافقی پدید آورد. اساسا وقتی غایت و هدف این دو حکیم بزرگ، بحث درباره حقیقتی یکتا بوده است، چگونه ممکن است در آراء و افکار، با هم اختلاف داشته باشند؟

فارابی میان این دو فیلسوف یونانی پاره‌ای اختلافات یافته بود، اما معتقد بود که این اختلافات، اختلافاتی سطحی است و در مورد مسائل اساسی نیست. مخصوصاً آنکه آنها مبدع و پدیدآورنده فلسفه بوده و همه حکمای بعدی کم و بیش، به این دو متکی هستند. مسائلی که به عنوان اختلاف میانی افلاطون و ارسطو مطرح بود و فارابی درصدد هماهنگ ساختن بین آنها برآمد، عبارت بودند از: روش زندگی افلاطون و ارسطو، روش فلسفی افلاطون و ارسطو، نظریه مُثُل، نظریه معرفت یا تذکر، حدوث و قدم، نظریه عادت. البته تردیدی نیست که فارابی در این امر رنج بسیاری متحمل شده است؛ اما نکته مهم در این رابطه این است که یکی از منابع او برای انجام این مقصود، کتاب «اثولوجیا» یا «ربوبیت» بود که یکی از بخش‌های کتاب «تاسوعات» فلوطین می‌باشد. وی فکر می‌کرد که این کتاب متعلق به ارسطو است و چون در آن به یک سلسله آراء افلاطونی برخورد کرده بود، همین امر او را بر این کار، تشویق می‌کرد. (در حالی که مطالب این کتاب، ارتباطی با ارسطو نداشت.) بنابراین، اگر چه فارابی در کار خود به توفیق کامل دست نیافت، ولی راه را برای دیگر فلاسفه اسلامی گشود. بدین ترتیب که میان ارسطو و عقاید اسلامی یک نوع هماهنگی ایجاد کرد و فلسفه ارسطو را جزو سرچشمه‌ها و اصول فلسفه اسلامی قرارداد.

منابع:

<http://fa.wikipedia.org>

.1

<http://www.dostan.net/view.asp?id=50102813032100001> .2